

هو العليم

کیفیت حضور عینی اشیاء در علم عنائی حق (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و یازدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قاعده ترتّب در تحقّق عینی اشیاء

بحث در تحقّق حضور عینی اشیاء در علم عنایی

حق بود. مسئله به اینجا رسید که حقیقت هر شیئی

که عبارت است از جنبه ربطی بین آن شیء و علّت،

آن حقیقت ثابت و لایتغیّر است؛ گرچه لازمه تحقّق

معلول از جنبه ضعفی که دارد، تغیر آن در تحقّق با

علّت و اختلاف آن از نقطه نظر ضعف با علّت است

و این لازمه طبعی هر رتبه از مراتب عالی تشکیک و

تشتّ است. حقیقت هر شیء که در عالم ماده اتفاق

می افتد، از نقطه نظر دخالت زمان و مکان در آن شیء،

اقتضاء می کند که وجود مادی آن در جهت امتداد

قرار بگیرد؛ یعنی اگر زمان را به عنوان جهت امتداد

در نظر بگیریم تحقّق عینی اشیاء خارجی در جهت

امتداد، مشمول قاعده ترتّب خواهد بود و تا یک

امری تحقّق پیدا نکند، امر دیگر ممتنع الوقوع است؛

در تحقّق یک امر که مترتّب بر امر دیگری است باید

آن امر وجود داشته باشد.

حقیقت و ذات زمان تدریجی‌الحصول است؛ مثلاً اگر روز یک‌شنبه بخواهد بیاید باید قبلاً روز شنبه بیاید و امکان تحقق این زمان مشخص بدون آن زمان دیگر ممتنع است و جمع بین این دو، جمع بین نقیضین یا ضدین خواهد بود. بناءً علی‌هذا اموری که جهت ربطی با مکان و زمان دارند، باید در تحقق آنها امور دیگری مترتب [شود و] وجود داشته باشد.

رابطهٔ زمان و مشیت پروردگار

اما صحبت در این است که آیا در علت هر شیء و علت عالم ماده که عبارت است از مشیت حق، ترتب شرط است؟ یعنی مشیت پروردگار بر یک امری تعلق گرفته است، پس از آنکه مشیت او به امر دیگر تعلق گرفته است؛ به عبارت دیگر آیا ما در خود مشیت هم قائل به زمان و تدریجی‌الحصول هستیم؟! آیا در اراده و خواست حق زمان دخالت دارد؟! همان‌طوری که در اراده‌های ما و درخواست‌ها و مشیت‌های ما زمان دخالت دارد؛ در یک زمان ارادهٔ فعلی را می‌کنیم و در زمان دیگر ارادهٔ فعل دیگری را

می‌کنیم، آیا در مورد پروردگار هم مسئله به همین
قسم است؟! آیا این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿كُلَّ
يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ دلالت بر همین مطلب
می‌کند؟! یعنی به خواست و اراده و مشیت حق یک
امری در عالم کون و فساد متحقق می‌شود و پس از
آنکه متحقق شد، اراده حق به امر دیگری تعلق
می‌گیرد. پس باید در خداوند متعال قائل به ماده و
ترکب به ماده شویم؛ چون زمان حقیقتاً یا اعتباراً
مخلوق ماده است و حقیقتاً یا اعتباراً لازمه ماده
است؛ که این توالی فواید زیادی دارد و تصورش
هم باطل است. یا اینکه باید قائل شویم بر اینکه اراده
پروردگار یک اراده بیشتر نیست؛ یعنی توالی
اراده‌های مختلفه در پروردگار را کنار بگذاریم و
بگوییم که یک اراده و یک مشیت بیشتر نیست و آن
اراده و مشیت عبارت است از تحقق عالم وجود
به نحو ظلی و به نحو فیئی؛ چون خود وجود حق که
وجود بالصرافه و اطلاق است ظلّ او و فیء او و اثر
او عبارت است از عالم خلق؛ منظور از عالم خلق

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۲۲۳:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد.»

فقط عالم کون و فساد نیست؛ بلکه جمیع عوالم مجردّه و برزخیه و ماده را شامل می‌شود.

وحدت اراده پروردگار و تعدد مراد

بناءً علیٰ هذا یک اراده هست و آن اراده حق عبارت است از خلق. دیگر معنا ندارد بگوییم که پروردگار متعال امروز یک اراده کرده است و فردا اراده دیگری را می‌کند و خداوند متعال علم به اراده فردا ندارد یا اینکه می‌داند که فردا چه اراده خواهد کرد، در آنجا زمان راه ندارد. پس این اراده‌های متفاوت و متوالیه به چه معنایی است؟! این اراده به معنای مراد است؛ یعنی ظهور و تجلی حق در مظاهر مختلفه، خودِ اختلاف به جهت اختلاف در مرأی، اختلاف در اراده عنوان می‌شود؛ ولی در واقع اراده اراده واحد است؛ چون اشیاء کثیرند و عالم، عالم کثرت است؛ لذا این کثرت در اراده حق تسرّی و تَدْخُل پیدا می‌کند و اراده‌ها متفاوت می‌شوند؛ اراده حق بر خلقت عمرو، اراده حق بر خلقت بکر، اراده حق بر خلقت خالد، این اراده حق بر خلقت این‌طور نیست که اراده‌ها مختلف باشند؛ بلکه مراد مختلف

است و مراد مختلف لازم نگرفته است که اراده هم مختلف باشد بلکه اراده واحد است. اما این اراده واحد وقتی در مرأئی مختلف نزول پیدا می‌کند مرادهای مختلفی را به وجود می‌آورد. مراد مختلف است و مرأئی مختلف است.

بناءً علیٰ هذا [بیشتر از] یک اراده در خداوند متعال نیست و آن اراده اثبات فعلیت و اثبات ظلّیت است برای عالم مادون خود، برای آثار خود، برای مخلوقات خود و برای تنزّل خود، اراده اراده واحد است. اینجا است که آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾^۱، ﴿أَمْرُنَا﴾ یعنی اراده و مشیّت ما؛ ما که چند تا اراده و مشیّت نداریم که مثلاً اراده کنیم زید را، اراده کنیم عمرو را، اراده کنیم خالد را، اراده کنیم بکر را، اراده کنیم خلقت زمین را، خلقت آسمان را، خلقت جبرئیل را. اینها اراده‌های مختلف است. این اراده مختلف از این نظر برای مُرید لازم است چون مُرید نمی‌تواند بیش از یک اراده کند. اگر مرید بخواهد یک اراده داشته باشد و

^۱ . سوره قمر (۵۴) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۲۹:

«و امر ما نیست مگر یکی مانند چشم بر هم نهادن.»

در آن یک اراده، مراد او مختلفه باشد، این در اینجا منافات ندارد و هیچ منافاتی با تجرّد ندارد بلکه تجرّد مثبت این نظریه و این مبنا خواهد بود.

تلمیذ: این اراده خدا که تعلّق می گیرد به اینکه در این عالم مثلاً زمان باشد، در عالم ملکوت یا برزخ یا مثلاً ماده، می شود بگوییم اراده در بعضی از عوالم یک مرادی برای خودش درست می کند و در بعضی از عوالم مرادش نیست؟!

استاد: این مراد در بعضی از عوالم آیا در اراده حق هست یا نیست؟!

تلمیذ: می شود در بعضی باشد و در بعضی نباشد مثلاً در اراده خدا زمان نیست.

استاد: ما باید ببینیم که اراده به چه چیزی تعلّق گرفته است؟! اراده حق تعلّق گرفته است که جبرئیل یکی باشد و دوتا نباشد، اراده حق تعلّق گرفته است یک میکائیل و عزرائیل باشد، اراده حق تعلّق گرفته است یک پیغمبری باشد و یک امیرالمؤمنینی باشد. این بحث در خود مشیّت می رود. اراده حق بر وحدت پیغمبر تعلّق گرفته است نه بر کثرت او؛ یعنی

دو نفر مثل پیغمبر نداریم یا دوتا مثل امیرالمؤمنین نداریم بلکه یکی هستند. اراده حق تعلق گرفته است بر اینکه دوازده نفر امام باشند.

پاسخ به برخی شبهات درباره امام زمان

علیه السلام بر اساس مشیت الهی

شخصی اشکال می کرد که من اصلاً در این کیفیت ترتیب عالم کون، عالم تکوین و نحوه اش و انطباقش با عالم تشریع و این حرف ها [نظر] خلاف دارم. من باب مثال الآن وجود حضرت بقیة الله علیه السلام هم به ادله عقلیه و هم به ادله نقلیه ثابت است و حضرت هم یک نفر بیشتر نیستند. تاریخ هم گواهی می دهد بر اینکه حضرت [حدوداً] هزار و دویست سال پیش مثلاً به دنیا آمدند و این مقدار عمر کردند. حالا ما این مسئله را چگونه ارزیابی کنیم؟! اگر قرار بر این است که در یک زمانی مصلحی بیاید و دنیا را از هرگونه شرک، بت پرستی، نفاق، ظلم و امثال ذلک نجات دهد، چرا هزار و دویست سال عمر کند بعداً بیاید؟! چرا همان موقع خدا یک نفر را خلق نمی کند که بیاید همه را نجات دهد؟! همان طور که نداریم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن

سال به خصوص از مادر متولد شده باشند و دو هزار سال عمر کرده باشند و بعد [بخواهند مردم را هدایت کنند.] اصلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نقطه نظر بدن مادی وجود خارجی نداشتند، بعد از حضرت آمنه وجود خارجی پیدا کردند و نبوت را آوردند، رسالت را آوردند، بعثت را آوردند و مردم را [هدایت] کردند. حالا چه اشکالی دارد که فرض کنید امام زمان علیه السلام هم در آن موقع یک دفعه درست شود. چه نیازی هست به اینکه ما در این مدّت احتیاج به امام زمان داشته باشیم؟! اگر صحبت در این است که عالم نمی تواند بدون حجّت و دلیل بماند، می توانیم جواب بدهیم که نیازی نداریم امام زمان باشد فرض کنید که یک ولیّ باشد؛ در هر فصلی و در هر برهه ای از زمان یک ولیّ که رابط بین خلق و خالق است وجود داشته باشد این دیگر چه نیازی به امام دارد؟! یا همین مسئله ترتّب ظهور و بعد در ادامه که رجعت است و ... این مسئله به این کیفیت، چه دلیلی در آن هست؛ چه دلیل عقلی در آن هست؟! دلیل نقلی داریم که رجعت از ضروریات

دین است^۱ یا فرض کنید که ظهور حضرت از ضروریات دین است، وجود خود حضرت ارواحنا فداه از ضروریات دین است^۲ در اینها بحثی نیست ولی چرا به این کیفیت باید باشد؟! فرض کنید می‌گوییم که حضرت ظهور نمی‌کند چون عالم استعداد آن حضرت را ندارد، این معلول است، اشکال ندارد فرض کنید که حضرت هم وجود نداشته باشد و در هر زمانی که آن عالم استعداد پیدا می‌کند، در همان وقت فرد مناسب را خدا خلق کند، ما الآن نمی‌توانیم یک دلیل عقلی برای این ترتیب در اینجا قرار دهیم که حتماً باید حضرت هزار و دویست سال پیش به دنیا بیایند و این مقدار عمر کنند، حالا چه وقتی هم عالم استعداد برای ظهور پیدا می‌کند و طبعاً حضرت ظهور پیدا می‌کند ما نمی‌دانیم. ممکن است شخصی بگوید که این استعدادی که الآن برایش پیدا شده است چه اشکال

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الأئمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة لعنهم الله، ص ۲۰۰، ح ۱.

۲. جهت اطلاع به الکافی، ج ۱، کتاب الحُجَّة، بابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، ص ۱۷۸ رجوع شود.

داشت که ششصد سال پیش پیدا می شد؟! چه بُعدی دارد؟! چه بسا مردم و آمادگی آنها در آن موقع خیلی بهتر از حالا بود و یا اینکه همان کیفیت که الآن روند آن به این روند است قبلاً اتفاق می افتاد و اصلاً چه نیازی به خود شخص حضرت است؟!!

اینها هیچ دلیلی ندارد. درست مثل اینکه بگوییم: چرا ائمه علیهم السّلام باید دوازده نفر باشند؟! چرا مشیّت خدا تعلق نگرفته است که یازده نفر باشند؟! ما چه می دانیم! یا اینکه چرا مشیّت خدا تعلق گرفته است که دوازده نفر باشند و چرا ده نفر نیستند؟! به ما چه مربوط است؟! اینها جای گفتگو ندارد تا بگوییم که باید یک دلیل عقلی پشت قضیه باشد تا ائمه دوازده نفر باشند، شاید خدا دلش می خواست ائمه را بیست نفر می کرد، بالأخره برهان نداریم که حتماً باید دوازده نفر باشند و سیزده نفر نباشند. بله، در اینکه باید یک واسطه ای از نقطه نظر ارتباط بین خلق و خالق باشد که نفس او موجب نزول فیض باشد، این به برهان عقلی ثابت است. البته اگر ما اسم آن را برهان بگذاریم، بالأخره دلیل عقلی و مؤیّد به

نقل در اینجا داریم؛ اما اینکه چرا خصوص این عدد در اینجا هست، هیچ دلیلی نداریم که باید دوازده امام داشته باشیم. برگشت این مطلب فقط به اراده و مشیت خدا است؛ مشیت خدا تعلق گرفته است دوازده نفر باشند، چرا گرفته است؟! ما نمی دانیم و نباید هم بدانیم و نخواهیم دانست! چرا؟! چون ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱.

بنابراین آنچه که در اینجا هست این است که باید ببینیم اراده به چه تعلق گرفته است؟ فرض کنید اراده حق تعلق گرفته است به اینکه یک جبرئیل باشد، اراده حق تعلق گرفته است یک میکائیل باشد و ملائکه ای زیر دست او باشند، اراده حق به عالم مثال تعلق گرفته است، به عالم عقل تعلق گرفته است، به عالم جبروت تعلق گرفته است، به عالم ماده تعلق گرفته است. این اراده است؛ یعنی ما از مقام اثبات به تمام ثبوت پی می بریم. وقتی می بینیم الآن این درخت هست پس معلوم می شود اراده حق به آن

^۱ . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۳. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷:

«خداوند از کاری که می کند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی گیرد؛ و ایشانند که مورد پرسش و مؤاخذه واقع می شوند.»

تعلّق گرفته است. نمی‌توانیم بگوییم که اراده به آن
تعلّق نگرفته است. درست شد؟! حالا چرا اراده حق
تعلّق گرفته است که یک درخت باشد و دوتا
نباشد؟! دیگر ما نمی‌دانیم و به ما هم ربطی ندارد
بلکه به مشیّت خدا برمی‌گردد.

تلمیذ: بحث شرور هم خودبه‌خود از آنجا نشئت
می‌گیرد؟!

استاد: بله، این مسائل در اینجا پیدا می‌شوند؛
بحث شرور و عدم و امثال ذلک مثل:

الشرّ أعدامٌ فكم قد ضلّ *** من يقول باليزدان ثمّ الاهرمن^۱

تلمیذ: پس علیّتش را چه کار می‌کنیم؟! مسئله
علیّتش چه می‌شود؟! باید علیّتی باشد.

«طفره» و دلیل محال بودن آن

استاد: بله، مسئله علیّت اصلاً در اینجا قابل برای
بحث نیست، نه اینکه قابل بحث نباشد، بلکه این
مسائل مطرح شده‌اند؛ وقتی که اراده حق به یک امری
تعلّق می‌گیرد، برای انجام آن امر و برای تحقّق
خارجی آن امر نیازی به سنخیّت دارد؛ یعنی باید یک

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۲۸.

تشکلاتی انجام بگیرد تا آن امر در خارج تحقق پیدا کند؛ یعنی یک سلسله عوالمی باید باشند که آن عالم در آن عالم اثر بگذارد، همین طور دائماً جنبه تجرّدی آن کم شود و به جنبه حدّی آن اضافه شود، این لازمه‌اش می‌باشد؛ یعنی امکان ندارد یک امری بلاواسطه و بدون سنجیت، از آن شدّت نوریّه‌اش یک مرتبه به نهایت در ضعف سعه وجودی تنزّل پیدا کند، این اصلاً امکان ندارد، به آن طفره می‌گویند. فرض کنید الآن این ماده‌ای که اصلاً از نقطه نظر هویت خود دارای یک خصوصیتی هست و دارای یک حالات و اشکالی هست یک مرتبه - فرض کنید همان‌طوری که ما آن اصطلاح را عرض کردی - مساوی و مساوق با آن جهت عماء باشد، خب آن دیگر ماده نیست. در اینجا، آن عماء اگر بخواهد ظهور پیدا کند لازمه ظهورش این مراتبی است که داریم مشاهده می‌کنیم. پس این یک لازمه طبعی قضیه است و بر این قضیه برهان است. این بیچاره‌هایی که آمدند عقول عشره را ثابت کردند به این درد مبتلا شده‌اند، نه‌اینکه اگر بخواهند از آن مرحله بساطت وجود ... گرچه حالا شاید متوجه

این قضایا نشده‌اند؛ ولی بالاجمال متوجه بودند که چگونه ممکن است یک وجود بسیط از مرحلهٔ اطلاقش و در آن شدّت یک دفعه به نهایت ضعف تنزل پیدا کند، الاّ اینکه در اینجا باید یک مراتبی بخورد و آن مراتب دائماً ضربه را بگیرد بگیرد بگیرد تا اینکه دیگر به نحو عادی بتواند تحقّق خارجی پیدا کند.

تلمیذ: هجده هزار عالم که می‌گویند ...

استاد: همه‌اش همین است دیگر، بله همه‌اش همین مراتب تکوین است.

نحوهٔ تحقق اراده و مشیت حق در خارج

بناءً علیٰ هذا یک اراده و یک مشیّت حق بیشتر نیست که آن اراده و مشیّت حق به خلق وجود و به خلق آثار وجودی تعلّق گرفته است. حالا این اراده و مشیّتی که به خلق آثار وجود تعلّق گرفته است، اگر بخواهد در خارج تحقّق پیدا کند باید یک مسائل و مراتبی را طی کند، در آن جایی که جهت زمان و مکان در آن راه ندارد، دفعهٔ ما خلق می‌شود که این را ابداعات می‌گویند. در آن مراتبی که زمان و مکان

اصلاً در آن دخالت دارد، طبیعی است که خلق از نقطه نظر زمان و مکان دفعهٔ واحده نخواهد بود؛ ولی امر او دفعهٔ واحده تعلق گرفته است؛ یعنی مشیت الهی تعلق گرفت و همه را خلق کرد؛ یعنی آن مشیت الهی دیگر چیزی را باقی نگذاشت.

وقتی که از بالا به پایین نگاه کنیم همه چیز را خلق شده و ثابت می بینیم؛ بنابراین هیچ حرکتی در عالم کون و در عالم وجود، وجود ندارد؛ چه در ماده اش حرکتی وجود ندارد و چه در عالم مثال و غیر مثالش. وقتی که بخواهیم از پایین نگاه کنیم همه چیز برای ما عدم است. ما هنوز اطلاع به چیزی نداریم. هنوز ظهر نیامده است تا ببینیم در ظهر چه خبر می شود؛ هنوز فردا نیامده است تا ببینیم فردا چه خبر می شود.

عامل اختلاف در دو نشئه مادی و ربوبی

پس این اختلاف در دو نشئه ناشی از اختلاف در دید است و اختلاف در دید ناشی از اختلاف دو نشئه است. نشئه ما چون نشئه مادی است بنابراین برای ما همهٔ اشیاء معدوم هستند؛ مگر اینکه در ظرف زمان تحقق خارجی آنها را مشاهده کنیم و از نقطه نظر بالا

اگر کسی از نشئه مادی خارج شود و نشئه او نشئه ربوبی شود ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحْدَةً ۖ كَلَمْ حِ ۖ بِأَلْ ۖ بَصِرِ﴾^۱ آن وقت در نشئه ربوبی می شود که امری باشد و مأموری نباشد و مأمور^۲ به ای نباشد؟! می شود اراده ای باشد و مرادی نباشد؟! خدا اراده می کند جبرئیل را خلق می کند بعد جبرئیل یک میلیون سال دیگر خلق شود؟! این امکان ندارد. اگر اراده و مشیّت خداوند متعال بر خلق عالم وجود است دیگر معنا ندارد که نصفی از آن الآن خلق شود که ابداعیات است و نصفی از آن خلق نشود و به مرور زمان بعداً خلق شود. این طور نیست، بلکه همه عوالم وجود **دفعهً واحدة** خلق می شود؛ منتها همین عوالم وجود با همین حرکت. یعنی همین حرکت خلق شده است و ثابت است اما از دید ما معدوم است، ولی از دید ملائکه ثابت است؛ مثلاً الآن که من این لیوان را برمی دارم و در اینجا می گذارم از نقطه نظر شما عدم بود، الآن که من این عمل را انجام

^۱ . سوره قمر (۵۴) آیه ۵۰. افق وحی، ص ۵۷۰:

«اراده ما نسبت به تکوین اشیاء فقط یکی است و آن هم همچون زدن پلکی می باشد.»

دادم این تحقیق خارجی برای شما مشاهد شد، پس
 الآن دیگر عدم نیست. حالا دوباره من این لیوان را
 برمی دارم سر جای اوّل می گذارم، آیا می دانستید که
 من این لیوان را برمی دارم؟ نمی دانستید، شاید هم
 تصور می کردید که تا آخر جلسه بحث به این لیوان
 دست نمی زنم، ولی من این لیوان را برداشتم و در
 سر جای خود گذاشتم. برداشتن و در سر جای خود
 گذاشتن یک حرکت است، از قوه به فعلیت در آمدن
 است، از استعداد به فعلیت رسیدن است، این دو
 حرکت، حرکت اوّل به حرکت دوم آیا در علم ازلی
 اراده شده بود یا نشده بود؟! اراده شده بود. کسی که
 اطلاع بر علم ربوبی داشت - حالا نه آن مقام ذات
 بلکه در مقام تنزل - آیا اطلاع بر این حرکت داشت
 یا نداشت؟! اطلاع داشت. آیا می توانستیم به او
 بگوییم که آیا الآن داری می بینی یا می گویی که این
 بعداً انجام خواهد شد؟! می گوید: این عمل انجام
 شده است؛ ولی از دید تو مخفی است. یعنی همین
 عمل و حرکت خارجی خلق شده است، نه اینکه
 خلق می شود از دید ربوبی و از اراده ربوبی، خلق
 شده است ولی ما اطلاع نداریم.

بنابراین وقتی که ارتباط بین علت و معلول به ماده می‌رسد زمان در این ارتباط دخالت پیدا می‌کند؛ نه اینکه زمان دخالت می‌کند؛ یعنی لازمه طبع خودِ ماده این است که تدریجی الحصول باشد؛ اما این ماده و تدریجی الحصول بودنش و من حیث المجموع به هر نقطه‌ای که می‌خواهد برسد و هر نقطه‌ای را که ما فرض کنیم که این ماده به آن خواهد رسید الآن مخلوق است؛ نه اینکه خلق می‌شود؛ بلکه الآن در اینجا مخلوق است؛ البته از دید کسی که احاطه به این دارد، نه از دید کسی که خودش درون ماده قرار دارد. درون ماده قرار داشتن در اینجا یعنی درون زمان قرار داشتن و درون مکان قرار داشتن، ماهی تا وقتی که در آب هست نمی‌تواند ببیند که آب چیست؛ وقتی که از آب بیرون آمد و به دریا نگاه کرد حالا می‌فهمد که عمق دریا چیست و سطحش چقدر است و الا تا وقتی که درون آب هست فقط همان محدوده خودش را می‌تواند ادراک کند.

نتیجه این بحث در مسئله بداء

این مسئله است که موجب می‌شود به‌طور کلی در

قضیه بداء ما اصلاً قائل به بداء به عنوان اصطلاحی نشویم؛ بلکه اصلاً بدائی وجود ندارد و بداء عبارت است از ظهور، همان ابداء که عبارت است از ظهور یک امر، ظهور یک شیء برای شخصی که جاهل است، برای کسی که چشم او باز نخواهد بود؛ اما برای خود اصل خلقت و اصل تکوین اصلاً بداء معنا ندارد؛ بلکه تمام اشیاء به ارادهٔ واحده خلق پیدا کرده‌اند، حالا بحث در مقام تضارب اشیاء برای جلسهٔ آینده باشد چون بحثش فرق می‌کند.

تلمیذ: به مسئلهٔ جبر و تفویض هم می‌رسیم
إن شاء الله؟!

استاد: بله طبیعی است دیگر، قرار شد به آنجا هم سرکی بکشیم. لابد با این کیفیت مقدمات و فرض و ... از حالا اشکالات را آماده کرده‌اید معلوم است که به کجاها ...

تلمیذ: آقا شما که از الآن در مقدمات، نتیجه را فرمودید دیگر مشخص شده در کلاس همه بیکار هستیم!

استاد: یعنی کسی نیست بیکار باشد، نه اینکه همه هستیم و بیکاریم!

پرسش و پاسخ

تلمیذ: کسانی را که به عالم ملکوت راه می دهند

آیا احیاء اماته را به تفصیل می دانند یا نمی دانند؟

استاد: می دانند، البته بستگی به سعه‌ای دارد که

افراد دارند [به همان اندازه] می دانند، چون این

عوالم، عوالم تودرتو هستند - قبلاً صحبتش بود - هر

شخصی در هر رتبه‌ای که باشد بیش از آن رتبه را

نمی تواند ادراک کند.

تلمیذ: مادون به مادون خودش است؟

استاد: مادون هم به مادون خودش هست بله.

تلمیذ: آن وقت اینکه بالتفصیل؟

استاد: خب اینکه بالتفصیل است بله، نه بالاجمال

بله بالتفصیل است.

ذو مراتب بودن عالم مثال

حتی در خود مثال هم مراتبی هست؛ خود مثال

هم مراتبی دارد ممکن است شخصی اطلاع بر

صورت مثالی شخص داشته باشد؛ ولی بر آن صورت

ذهنیات او اطلاع نداشته باشد و ممکن است شخصی

بر او هم اطلاع داشته باشد. به طور کلی هر چیزی که

در عالم ماده تحقق پیدا می کند باید در عالم مثال ثبوت داشته باشد؛ لذا کسی که وارد مثال می شود مثال او دارای مراتبی هست. بله، اگر همه اشیاء در یک رتبه باشند او هم بر همه اشیاء اطلاع پیدا می کند و الا نمی تواند بر همه اشیاء اطلاع پیدا کند و دیدش نمی تواند به همه اشیاء برسد؛ همان طوری که از نقطه نظر ظاهری و مادی، دید ما و چشم ما یک حدّ مشخصی دارد و شما نمی توانید چند فرسخی را ببینید، وقتی که نگاه می کنید خیلی بتوانید نگاه کنید این است که افراد را بتوانید تشخیص دهید یا خیلی باشد پانصد متر را ببینید، دیگر بیشتر از پانصد متر را نمی توانید ببینید، تازه اگر چشمتان قوی باشد. در عالم مثال هم همین طور است آن نفس مثالی انسان بر یک حیطة و محدوده خاصی از مثال احاطه دارد. مثلاً وقتی که خواب می بینید این خواب شما را در مثال می برد، درست است؟! وقتی که در مثال رفتید چرا اوّلین و آخرین را نمی بینید؟! اینها همه در مثال اند دیگر چرا فقط با زید بن ارقم ملاقات می کنید؟! به خاطر این است که الآن نفس مثالی شما محدود است اگر حدّش بیشتر باشد صورت مثالی

تمام موجودات از بدو خلقت تا نهایتش را که مربوط به عالم ماده هستند باید بتوانید مشاهده کنید. این تازه مثال است بالاتر هم [وجود دارد].

تلمیذ: حضرت عیسی در آن صحبت دارد:

﴿وَكُنْتُ عَلَىٰ هِمٍّ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾^۱.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶ - ۱۱۹:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلٌّ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَن أَقُولَ مَا لِي سَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلٌّ تَهُ فَقَدْ عَلِمْتُ تَهُ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ آلَ غُيُوبٍ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنُوعَ بَدُؤُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَىٰ هِمٍّ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَىٰ هِمٍّ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنْ تُعَذِّبْ هِمَّ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ أَلَّ عَزِيزُ أَلَّ حَكِيمٌ * قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا أَلٌّ أَنَّهُمْ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ هِمَّ وَرَضُوا عَنْ هَذَا ذَلِكَ أَلَّ فَوْزَ أَلَّ عَظِيمٌ﴾.

معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۲۱:

«و یاد بیاور ای پیامبر! زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفתי که مرا و مادرم را دو خدا و معبود بگیرد از سوی خدا؟! عیسی می گوید: پاک و منزّه هستی تو ای خداوند! در خور و توان من نیست که بگویم چیزی را که برای من حقّ نیست. اگر من این چنین بود که گفته بودم، هر آینه حقّاً تو می دانستی! تو از آنچه در اراده و ذهن من است خبر داری! ولی من از آنچه در علم تو و معلوم تو است خبر ندارم. به درستی که حقّاً تو به پنهان ها و رازها علم بسیار داری و بسیار داننده ای! * من نگفتم به آنها مگر چیزی را که تو مرا به آن امر کردی، که اینکه خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست عبادت کنید! و تا وقتی که من در میان آنها بودم شاهد و گواه بر آنها بودم پس چون مرا به سوی خود بردی، تنها تو فقط رقیب و پاسدار بر آنان بودی. و تو بر هر چیز شهید و گواهی و حاضر و ناظری! * اگر آنان را عذاب کنی (حقّ توست) چون آنها بندگان تو هستند! و اگر مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، پس حقّاً تو تنها عزیز

استاد: عرض کنم حضورتان که این جنبه اطلاع بر آنها و اشراف بر آنها و به دست گرفتن زمام کار آنها بوده است، یعنی جنبه ترتیبی آنها بوده است و طبعاً هر کسی که جنبه ...

تلمیذ: ﴿مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ یعنی جنبه تشریعی آن است؟

استاد: بله، ولی جنبه تشریعی هم منافاتی با تکوین ندارد؛ وقتی از نقطه نظر تشریع مسئولیت یکی برعهده گرفته می شود خصوصیات او هم تکویناً در قبضه او خواهد بود؛ یعنی منافاتی در اینجا نیست که فقط تشریع به عنوان یک میز ریاستی باشد که او بنشیند و فقط امر و نهی کند، این طور نیست؛ یعنی در تمام نفوس آنها و در تمام حالات آنها و تمام خصوصیات آنها [دخالت داشته است]، البته در زمانی که [در دنیا] بوده است اما وقتی که از اینجا

و مستقل و حکیم می باشی! * خداوند می فرماید: این روز، روزی است که راستی و استواری راستان به آنها فایده می بخشد. از برای آنان باغ هایی ست که در زیر درخت های انبوه و سربه هم آورده آن نهلهایی جاری است، که صادقان و استواران در آنها به طور جاویدان زیست می کنند. خداوند از آنها راضی است و آنها نیز از خداوند راضی هستند؛ و این است فوز و سعادت بزرگ.»

رفته است آن مسئولیت هم گرفته می‌شود و به شخص دیگری سپرده می‌شود؛ حضرت عیسی دیگر بیکار است.

تنزل به عالم ماده

تلمیذ: پس در عالم ماده دیگر حضور ندارد؟

استاد: دیگر حضور ندارد.

تلمیذ: پس عالم ماده از نظر او غایب است؟!

استاد: نه اینکه غایب است؛ بلکه آن خصوصیتی

که مربوط به اشراف بر نفوس و امثال ذلک هست الآن

دیگر نیست و او دیگر مستغرق در یک مسائل دیگر

است.

تلمیذ: آیه می‌گوید: ﴿وَكُنْتُ عَلَىٰ هِمِّ

شَهِيدٍ ۖ اِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾.

استاد: یعنی یک زمان خاصی.

تلمیذ: یعنی از این عالم که رفت دیگر اشرافی بر

عالم ماده ندارد یعنی عالم ماده باید از نظرش غایب

باشد؟!

استاد: نه خیر اشراف ندارد او دیگر مستغرق در

یک مسائل دیگر است لازم نیست که [اشراف داشته

باشد].

تلمیذ: شما می‌گویید که به مادون خودش باید

احاطه داشته باشد!

استاد: ببینید این احاطه بسته به این است که خود

آنها در چه مراتبی هستند، یک وقتی وجود آنها و

خصوصیات آنها، اقتضای اشراف بر ماده را می‌کند،

یک وقتی هم خود آنها مستغرق در یک عوالم

دیگری هستند و به مادون تنزل نمی‌کنند تا اینکه

اشراف داشته باشند. بله، اگر بخواهند تنزل بکنند

اشراف دارند. فرض کنید که اگر شخصی از همین

نصاری و امثالهم به حضرت عیسی علیه‌السلام واقعاً

ملتمس شود، در آن موقع حضرت عیسی برای او

تنزل می‌کند و اشراف دارد؛ یعنی این یک ارتباطی

در آن عالم هست به مقتضای دستوری که در آنجا به

هر کسی داده می‌شود طبق آن دستور عمل می‌کند.

یعنی حتی خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و

سلم هم به طبق دستور عمل می‌کند، احاطه خود را

[متوجه] به ماده می‌کند یا نمی‌کند، پایین می‌آید یا

نمی‌آید، نظر دارد یا ندارد، نظر در آنجا این‌طور

نیست که فرض کنید یک نفر نشسته و می‌خواهد به

ماده توجه داشته باشد، توجه به ماده برای آنها ننگ است. اصلاً می‌خواهند صد هزار سال بگذرد و یک لحظه توجه به ماده نکنند! این طور نیست که قدرتش را ندارند، عرض کردم که الآن اینها مستغرق در یک عوالمی هستند که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌خواهند اصلاً توجه به ماده داشته باشند.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

توجه آنها به عوالم فوق است و عوالم علوی است نه به عوالم مادون، متها اگر یک نفر بیاید و سیمش را ربط کند و اتصالی برقرار کند، اینها می‌آیند و توجه به ماده - حالا نه به ماده - و به نفس افراد پیدا می‌کنند این دیگر بسته به شرایط هر کسی و نحوه ارتباط بین افراد و خدا و کیفیت آنجا دارد.

اما این توجه به ماده برای همه افراد هست؛ یعنی همه افراد حتی مؤمنین هم می‌توانند به ماده توجه داشته باشند. حالا بسته به سِعه آنها است که دارای چه سعه‌ای هستند [به همان مقدار] می‌توانند توجه داشته باشند. اما اینکه حالا توجه دارند ... نه، آن

^۱. دیوان حافظ، غزل ۴۱۱.

توجه مستغرق در یک عوالم دیگری است که این منافات دارد.

ما در جایی بودیم شخصی قضیه جالبی را نقل می کرد می گفت که من روزی یک حمد و قل هو الله برای فارابی می خواندم - دنگش گرفته بود حالا از بین همه برای فارابی می خواند! - بالأخره فارابی هم مرد بزرگی بود و حکیم و مؤمن بود و شیعه هم بود. یک روز به جایی رفته بود و ظاهراً [احضار روح] کرده بود البته شرعاً اشکال دارد؛ خلاصه روح فارابی را حاضر کرده بود و گفته بود به این فارابی بگو که ما هر روز برای تو یک حمد و قل هو الله می خوانیم ولی تو اصلاً کاری برای ما انجام نمی دهی، خود فارابی گفت که تو از کجا می دانی من کاری برای انجام نمی دهم؟! من می دانم که تو هر روز حمد و قل هو الله می خوانی و به من می رسد، به یاد داری آن روز در شهرداری کارت گیر کرده بود و آن مدیر به هیچ وجه امضاء نمی کرد، بعداً یک روز رفتی امضاء کرد، من در کله اش انداختم که امضاء کند! این معلوم می شود که آنها در بعضی از موارد توجه به ماده دارند منتها آنجا یک ارتباطات دیگری هست، اصلاً یک

مسائل دیگری هست و یک قوانین دیگری هست. [اینکه] آنها چه وقت توجه تفصیلی پیدا می کنند، چه وقت ربط پیدا می کنند، از این طرف باید وصل شود به آن طرف تا آنها توجه کنند یا از آن طرف وصل می شود به اینها و توجه پیدا می کنند، اینها چیزهای دیگری است که بین افراد و آنجا و نحوه عکس العمل کارهای ما با کارهای آنها همه با همدیگر دخالت دارد.

در هر صورت آنها تنزل را برای خودشان خیلی نقص می دانند و اصلاً نمی خواهند که تنزل کنند، این طور نیست که نتوانند بلکه نمی خواهند که تنزل کنند.

من باب مثال - حالا به شما می گویم - اگر به شما بگویند که وقتی می خوابید ما می توانیم شما را به فوق مثال ببریم، آیا شما راضی هستید که وقتی می خوابید شما را ببرند در مثال و بگردانند؟! در حالی که وقتی که به مافوق مثال می روید می توانید به مثال هم نظر داشته باشید؛ ولی اصلاً توجهی به معلول ندارید آن دیگر بسته به ... آنها هم که در آنجا

هستند همین طور هستند.

کیفیت حضور حضرات معصومین در واقعه

کربلا

تلمیذ: اخباری که در ماجرای کربلا ، مابعد یا ماقبلش هست و حضور حضرات ائمه علیهم السّلام و حضرت زهرا علیها السّلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در روایت وارد شده است ولو مرسل باشند شاید بتوانیم بگوییم که تأیید به این است که اینها در این عالم ماده می آمدند و با فرزندانشان ارتباط برقرار می کردند.

استاد: ببینید روحشان که نمی آمد وقتی که در ماده می آمدند یعنی ارتباط برقرار می کردند.

تلمیذ: یعنی آن حالت تمثّل است؟

استاد: بله، تمثّل است.

تلمیذ: ماده نمی شود؟!

استاد: نه خیر، ماده نیست، صورت ماده ندارد.

تلمیذ: مثلاً حضرت زهرا علیها السّلام می آمدند.

استاد: اینها همه صورت مثالی بوده است و

صورت مادی نبوده است، وزن نداشته است. یا مثلاً

شب یازدهم حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین

عليهما السلام و اینها برای دیدن ساربان آمدند.^۱ اینها همه صورت مثالی بوده است و دلیلش هم این است که فقط ساربان آنها را دید، شاید اگر هزار نفر هم آنجا می ایستادند اصلاً هیچ چیزی نمی دیدند، اما برای ساربان الآن منکشف شده است.

تلمیذ: پس این اخبار را می شود کشف تفصیلی

...

استاد: بله، واقعاً وقتی که جبرئیل آمد پیغمبر را به کربلا برد این طور نبود که یک صورتی از آنچه که اتفاق می افتد دیدند. حضرت فرمودند فرزندم را به این شکل دیدم،^۲ یعنی واقعه کربلا را دیدم یعنی اصلاً در کربلا رفتم. انگار اگر روز عاشورا پیغمبر در کربلا بودند چه کار می کردند؟! چه حالی داشتند؟! وقتی که جبرئیل حضرت را در نینوا برد، با وجود خودشان روز عاشورا را مشاهده کردند و لمس کردند، گرچه برای ما هنوز آن روز عاشورا نیامده

^۱ . ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۵. جهت اطلاع بیشتر به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۵۱ داستان طرماح بن عدی بن حاتم در کربلا در رکاب أباعبدالله علیه السلام رجوع شود.

^۲ . الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۰.

است.

تلمیذ: پس تمثّل همان صورت برزخی است؟!!

استاد: درست مثل اینکه یک نواری در دست

شما هست و شما یک دفعه آنچه را که در این نوار

است می بینید، نیازی به گذاشتن به ضبط صوت

ندارد فرض کنید یک دستگاهی دارید که یک دفعه

تمام مطالب این نوار را در صفحه می آورد و به شما

نشان می دهد، این دستگاه اختصاص به شما دارد و

فرق است بین شما و کسی که باید این نوار را بگذارد

و یکی یکی همین طور بگذرد و گوش بدهد. این

فرق شما با او است. این طور نیست که شما مطالبی

را که بعداً به تفصیل است بر آنها به نحو حکایت

اطلاع پیدا می کنید؛ بلکه واقعاً الآن مطالب این نوار

را می بینید یعنی واقعاً مطالب و اطلاعاتی را که در

این ضبط شده است الآن می بینید. به نحوی که اگر به

شما بگویند: در این نوار چیست؟ می گوید که این

است. این طور نیست که بگویند: بعداً روشن خواهد

شد بلکه الآن برای من روشن است. می گوید که پس

من نمی فهمم. می گوید که صبر کن، تو صبر کن اما

من صبر نمی کنم من فهمیدم و نیاز هم ندارم من که

فهمیدم دیگر می‌روم؛ اما این باید صبر کند بفرستد
دستگاه و ضبط صوت را بیاورند نوار را بگذارند یک
ماه طول بکشد، درستش کنند تا کم‌کم، کم‌کم او
اطلاع پیدا کند. پس این مسائل هست؛ ولی محجور
است و از دید مردم مخفی است اما از دید - غیر مردم
- [بعضی از] افراد محجور نیست، این مطالب
هست.

تلمیذ: بر اساس این مطالب پس ما نسخ شرایع
تشریعاً داریم و تکویناً نداریم چون حضرت عیسی
الآن هستند و دارند استفاده‌شان را هم می‌کنند.

استاد: این استفاده را از کجا می‌آورند از عیسی
می‌کنند؟!

تلمیذ: ما از کجا اثبات کنیم شما فرمودید خود
حضرت عیسی.

استاد: الآن ولیّ امام زمان علیه‌السّلام است اگر
بخواهند استفاده کنند از طریق امام زمان است چرا از
حضرت عیسی استفاده کنند؟!

تلمیذ: امت اسلام‌اند؟!

استاد: امت اسلام یک حرف دیگر است، الآن اگر

مسیحی‌ها روزی و نان می‌خورند حضرت عیسی به آنها نان می‌دهد یا امام زمان می‌دهد؟!!

تلمیذ: اینکه فرمودید: الآن فرض کنید خود حضرت عیسی توجه می‌کند به نفس کسی که به او توسل می‌کند و حاجتش را می‌دهد ...

استاد: بله، در اینجا هم امام زمان علیه‌السلام واسطه است یعنی امام زمان حضرت عیسی را به تنگه می‌اندازد، خودش نمی‌تواند یعنی الآن دست حضرت بقیّة‌الله در اینجا دارد کار انجام می‌دهد منتها آن شخص مسیح را می‌بیند و امام زمان را نمی‌بیند، اگر چشمش باز بود امام زمان عَجَلُ‌الله تعالیٰ فرجه را می‌دید.

تلمیذ: صحبتی که فرمودید بعضی‌ها بسته می‌روند تا کجا می‌روند و چرا برزخ و اینها را نمی‌بینند؟!!

استاد: بله این خاصیت وجودی آنها است.

تلمیذ: یعنی به‌چه‌نحوی می‌شود؟

استاد: خاصیت وجودی است؛ خاصیت وجودی آنها این است که این نفس آنها صور مثالی را نمی‌بیند.

تلمیذ: یعنی ضیق دارد؟

استاد: نه خیر، ضیق ندارد اتفاقاً خیلی هم خدا بیشتر از آن خوشش می آید اگر این طور باشد، ضیق ندارد ولی نیاز به دیدن ندارد. این دیدن حُسنی برای او نیست تا اینکه خدا برای او منکشف کند. نحوه نفس آنها و نحوه خصوصیت نفس آنها یک طوری است که فقط به معنا توجه دارد و به صورت توجه ندارد.

تلمیذ: تا چه عالمی می توانند به این نحوه بسط ممکن است بروند؟

استاد: باید به مرحله علّت برسند بعد آنجا که رسیدند دیگر برایشان باز می شود. ملکوت علیا هست یعنی بالاتر از آن سفلی ...

بحث لحوق

تلمیذ: در بحث لحوق حضرت آقا - رضوان الله تعالی علیه - در جلد دوم و هشتم معاد شناسی این مطلب را متعرّض شده اند که افرادی که در این عالم، برزخ و بهشت و دوزخ و عوالم از عوالم اسماء کلیه و صفات کلیه را ندیده اند، اینها به سبب امر ائمه

عليهم السّلام ملحق می شوند؛ یعنی آنها به این مقام
نرسیده اند ولی به مقام خود ائمه ملحقشان می کند و
این دلالت بر این می کند که اینها سیر نکرده اند. از
این طرف شما می فرمایید که اینها شاکله شان این طور
است که بسته باشند و نبینند.

استاد: راجع به چه افرادی این را فرمودند؟!

تلمیذ: همان ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ
النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۱.

... لحوق اعم است این بحث را هم در جلد نه

یعنی بحث شفاعت دارند و هم در جلد دو.

استاد: ببینید اصلاً بحث لحوق بحث تکوینی

است، تشریع نیست؛ مثل اینکه شخصی در باغ است

و چشمش بسته است او را ملحق نمی کنند به افرادی

که در باغ هستند؛ بلکه فقط چشمش را باز می کنند.

^۱. سوره نساء (۴) آیه ۶۹. امام شناسی، ج ۳، ص ۸۳:

«و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با افرادی که خداوند به آنها
عنایت نموده یعنی با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران هستند و
ایشان چقدر رفقای نیکویی برای آنان خواهند بود».

یک وقتی شخصی بیرون باغ است او را می آورند و می رسانند، یک وقت هم شخص [در باغ است] صحبت ما در این است که شخص در مثال است ولی مثال را نمی بیند، در ملکوت است ولی ملکوت را نمی بیند، صحبت ما این است. بحث ملحق نیست.

تلمیذ: همین بحث را آقا فرمودند. در جلد دوم معاد شناسی مجلس نهم بحث لحوق را که مطرح می فرمایند در آنجا دارند افرادی که این مسیر را طی نکرده اند و در این دنیا [برایشان] منکشف نشده است اینها ملحق به ائمه می شوند.^۱ بعد روایاتی را هم که می آورند از قضا همه سالک اند مثلاً یکی عبارت امام صادق علیه السلام را می آورند که به عمر بن یزید می فرمایند: «یا ابن یزید، أَنْتَ وَاللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۲ این روایت را به عنوان تأیید می آورند یا قضیه حضرت فضّه و یا قضیه جوّن را.^۳

استاد: این در اینجا اگر این طور است ما باید برای لحوق دو معنا بگیریم؛ یک معنای اصطلاحی و یکی

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. الأُمّالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۵.

۳. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۱۸.

هم لحوق به معنای انکشاف یعنی در اینجا برایش
منکشف نشده است، لذا در آنجا به اینها ملحقش
می‌کند و برایش باز می‌کند.

تلمیذ: پس دو معنا بگیریم.

استاد: بله، چون این معنای لحوق نیست؛ معنای
لحوق این است که اینها کم دارند یعنی مؤمنینی
هستند که گناه هم کرده‌اند غفلت هم کرده‌اند و تحت
شفاعت ائمه قرار می‌گیرد و این شفاعت وزر و کمک
اینها قرار می‌گیرد که به آنها لحوق می‌گویند و ملحق،
اما کسانی که خودشان هستند ولی مطلب برایشان باز
نشده است؛ یعنی نمی‌بینند؛ حتی ممکن است از آن
افراد هم که می‌بینند بالاتر هم باشند؛ ولی
نمی‌بینند، آیا آنها ملحق‌اند اما اینکه بالاتر است ولی
هنوز نمی‌بیند ملحق نیست؟! این معنا ندارد چون
این هست و نیازی به لحوق ندارد، در اینجا چیزی
که هست این است که برای آنها باز می‌شود، ملحق
می‌شوند یعنی برای آنها انکشاف می‌شود.

تلمیذ: پس آن موقع دو معنا می‌شود، معنای
شفاعت هم هست.

استاد: احسنت همین است. این اصلاً فرق

می کند.

تلمیذ: فرق می کند یک کسی گناه می کند ملحق می شود ولو به عدد مثلاً ریگ نمی آورند در اینجا فقط مثل اینکه می پردازند فقط به آن ادله دیگری که مثلاً قضیه فضه که در قضیه سوره دهر ﴿إِنَّ أَلَّأَبَّ رَارَ يَشَ رَبُّونَ مِنْ كَأَسِّ ۖ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾^۱ می آورند، می گویند: چون در اینجا فضه به امیرالمؤمنین و حضرت زهرا تأسی کرده است و روزه گرفته است و اطعام کرده است جزء ابرار شده است و آن بشارت‌هایی که خداوند در آن سوره داده است، او هم از باب لحوق شامل است.

استاد: بله، این لحوق در اینجا به معنای این است که نفس این عمل، او را ملحق می کند این طور نیست که نیاز به ملحق کردن باشد، وقتی که فضّه تمام وجود و هستی خود را فدا می کند دیگر او ملحق شد، دیگر چه چیزی را می خواهد ملحق کند؟! این ملحق شده است دیگر.

^۱ . سوره دهر (۷۶) آیه ۵. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۲۲۸:

«به‌درستی که ابرار از کاسه‌هایی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.»

تلمیذ: جوَن هم مثل او است؟!

استاد: او هم همین‌طور است، همه همین‌طور هستند.

تلمیذ: پس عمر بن یزید چطور؟! «قال الصادق علیه‌السلام: **يا ابنَ یزید، أنتَ و الله مِنّا أهلَ البیتِ**».

استاد: او هم ملحق است.

تلمیذ: او مگر سالک است؟! این‌طور که از روایت پیدا است سالک است؟

استاد: همه سالک‌اند دیگر؛ فضّه هم سالک بود، سلوک به چه معنایی است؟! فضّه هم سالک بود. سلوک یعنی انسان از نفسش و از انانیتش و از هوی و هوس و اینها بگذرد.

تلمیذ: منظورم این است که داشته‌اند ولی کشف نشده است.

استاد: به آن دیگر لحوق نمی‌گویند؛ یعنی لحوق راجع به گناهکاران و اینها، در اینجا صادق نیست. لحوق در اینجا به معنایی است که او آمده است و رسیده است اما خودش احساس نمی‌کند، لذا در آنجا این احساس برایش به‌وجود می‌آید، این معنای

لحوق است؛ ولی لحوق به معنای اینکه شفاعت بیاید
ضمیمه شود آن معنای دیگر است یعنی این دو باب
از هم باید جدا باشند. حالا من [معاد شناسی] را هم
می‌بینم.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ